تصوف از دیدگاه بزرگان دین

تصوف از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام :

در منابع مختلف روایاتی از ائمه علیه السلام در مذمت تصوف و عملکرد آنان گردآوری شده است که در این­جا به برخی از آن­ها اشاره می­کنیم:

* مستدرک الوسائل
* کافی
* تحف العقول
* بحار الانوار
* سفینة البحار

ائمه اطهار علیهم السلام که پيشوايان راستين اسلام و حافظان دين­اند، بيش از همه با افكار انحرافي و بدعت ديني مبارزه مي­كردند و پيروان خويش را از پيروي صوفيان و هر گروه باطل ديگر بر حذر مي­داشتند و در اين باره احاديث فراواني از معصومين علیه السلام وارد شده است؛ تا آن­جا كه مرحوم شيخ حر عاملي (متوفاي 1104 هـ.ق) صاحب كتاب *وسائل الشيعة* در كتابي به­نام *الاثني عشريه* روایاتی در انكار و نكوهش آنان نقل كرده است. وي مي­نويسد:

«جميع الشيعة أنكروهم (أي الصوفية) و نقلوا عن أحاديث كثيرة في مذمتهم و صنف علماء الشيعة كتبا كثيرة في ردّهم وكفرهم منها كتاب الشيخ المفيد في الرّدّ علي أصحاب الحلاج و ذكر فيه أن الصوفية في الاصل فرقتان حلولية و اتحادية؛[[1]](#footnote-1) تمام شيعيان، فرقه­هاي صوفيه را انكار نموده­اند و از امامان خويش احاديث بسياري در نكوهش آنان نقل كرده­اند و علماي شيعه كتاب­هاي بسياري در ردّ اين فرقه و اثبات كفر آنان تأليف نموده­اند كه از آن جمله كتاب شيخ مفيد در ردّ بر اصحاب حلاج است كه در آن آمده است: صوفيه در اصل دو فرقه حلوليه و اتحاديه مي­باشند».

احادیثی که از ائمه معصومین علیهم السلام در رد صوفیه آمده است بر سه قسم تقسیم می گردد . یک قسم آن احادیثی است که به انکار جریانات مختلف صوفیه می پردازد و آنها را رد و طرد می کند و قسم دیگر روایاتی است که به انکار برخی از شخصیتهای صوفیه می پردازد و آنها را مورد طعن قرار می دهد . قسم سوم هم قسمی است که در آن برخی از آداب و رسوم صوفیه مثل ریاضتهای طولانی غیر شرعی و یا عزلت و غیره اشاره شده است و از آنها نهی شده است .

اما قسم اول ، روایاتی که به نقد جریانات صوفیه می پردازد :

در این زمینه احادیث مختلفی وارد شده است که ما به برخی از آنان اشاره می نماییم .

* 1. پيامبر اكرم(ص) از پديد آمدن اين گروه خبر داده و فرموده است:

«لا يقوم الساعة على أمّتي حتّى يقوم قوم من أمّتي اسمهم الصوفيّة ليسوا منّي و انّهم يحلقون للذكر و يرفعون أصواتهم يظنّون انّهم على طريقتي بل هم أضلّ من الكفّار و هم أهل النار لهم شهيق الحمار ... الخ[[2]](#footnote-2). »

«روز قيامت بر امتم بر پا نشود تا آنكه قومي از امت من به نام «صوفيه» برخيزند. آن­ها از من نيستند و بهره­اي از دين ندارند و آن­ها براي ذكر دور هم حلقه مي­زنند و صداهاي خود را بلند مي­كنند به گمان اين كه بر طريقت و راه من هستند؛ در حالی­که آنان از كافران نيز گمراه­ترو اهل آتش­اند و صدایی دارند مانند عرعر اَلاغ».

از اين روايت معلوم مي­شود كه صوفي­گري در زمان پيامبر (ص) نبوده و حضرت به عنوان اخبار از غيبت ذکر كرده­اند كه بعدها چنين فرقه­اي در ميان امت پيامبر(ص) پيدا خواهند شد و اين معجزه، دلیل صحت آن حديث مي­باشد. همچنین در اين روايت تصريح شده است كه آنان بر طريقت پيامبر(ص) نيستند و از كفار نيز گمراه­ترند. و از اینجا کذب قول برخی از صوفیه که تصوف را نسبت به زمان حضرت رسول می دهند و اولین صوفی را خود حضرت معرفی می کنند معلوم می شود .

* 1. پيامبر اكرم (ص) در روايتي از لعن ملائكه بر اين گروه خبر داده است؛ آن­جا كه در اثناي سفارش­هاي خود به «ابوذر» فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَلْبَسُونَ‏ الصُّوفَ‏ فِي‏ صَيْفِهِمْ‏ وَ شِتَائِهِمْ، يَرَوْنَ أَنَّ لَهُمُ الْفَضْلَ بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِمْ، أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمْ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.[[3]](#footnote-3)»

«اي اباذر! در آخر الزمان قومي پيدا مي­شوند كه در تابستان و زمستان لباس پشمينه مي­پوشند و اين عمل را براي خود فضيلت و نشانه زهد و پارسایی مي­دانند. آنان را فرشتگان آسمان و زمين لعن مي­كنند».

روشن است قومي كه به پشمينه­پوشي و خرقه صوف معروف می­باشند و خود را بهتر از ديگران می­دانند، همين صوفيان و درويشان­اند. علاوه بر اين­كه لباس آن­ها شهرت است و حرام مي­باشد، اخبار بسیاری نیز به خصوص در مذمت آن­ها رسيده است.

* 1. به سند صحيح از «احمد ابن محمد بزنطي» روايت كرده­اند كه مردي به امام صادقعلیه السلام عرض كرد:

«بسند صحيح عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر البزنطى قال: قال رجل من أصحابنا للصّادق جعفر بن محمّد عليهما السّلام: قد ظهر فى هذا الزّمان قوم يقال لهم الصوفيّة فما تقول فيهم؟ فقال عليه السّلام: إنّهم أعداؤنا فمن‏ مال‏ إليهم‏ فهو منهم‏ و يحشر معهم، و سيكون أقوام يدّعون حبّنا و يميلون إليهم و يتشبّهون بهم و يلقّبون أنفسهم بلقبهم و يؤوّلون أقوالهم ألا فمن مال إليهم فليس منّا و إنّا منهم براء، و من ردّهم و أنكر عليهم كان كمن جاهد الكفّار بين يدي رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.[[4]](#footnote-4)»

«در اين زمان قومي پيدا شده­اند كه به آن­ها صوفي مي­گويند. درباره آن­ها چه مي­فرماييد؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

آن­ها (صوفيان) دشمنان ما هستند، پس هر كس به آن­ها ميل كند، از آنان است و با آن­ها محشور خواهد شد و به­زودي كساني پيدا مي­شوند كه ادعاي محبت ما را مي­كنند و به ايشان نيز تمايل نشان مي­دهند، خود را به ايشان تشبيه نموده و لقب آنان را بر خود مي­گذارند و گفتارشان را تأویل مي­كنند. بدان­كه هر كس به ايشان تمايل نشان دهد؛ از ما نيست و ما از او بيزاريم و هر كس آنان را رد كند، مانند كسي است كه در حضور پيامبر اكرم(ص) با كفار جهاد كرده است».

از اين روايت چند نكته استفاده مي­شود:

اولاً: تا زمان امام صادق علیه السلام در ميان مسلمانان صوفي نبوده و از آن به بعد پيدا شده است. پس اگر كسي اصحاب پيامبر(ص) يا امير مؤمنانعلیه السلام را صوفي بنامد، دليل بر بي اطلاعي او است.

ثانياً: این روایت نشان می دهد که در زمان حضرت صادق علیه السلام صوفیه شیعه نبودند و حتی ادعای محبت را هم نداشتند .

ثالثاً: اين خبر كرامتي از امام صادق علیه السلام است كه از ساده­لوحان زمان خبر مي­دهد؛ آنجا كه مي­فرمايد: «ادعاي محبت ما مي­كنند و حال آن­که به دشمنان ما مايل هستند». که مراد، صوفي­هاي به ظاهر شيعه است كه دعوي محبت اهل بيت پيامبر(ص) مي­نمايند.

ثالثاً: لقب صوفي بر خود مي­گذارند و طرز رفتار و ظواهر حال خود را به آن­ها تشبيه مي­نمايند.

* 1. به سند صحيح از «بزنطي» و«اسماعيل بن بزيع» از امام رضا علیه السلام روايت شده است كه آن حضرت فرمود:

« بِالسَّنَدِ الصَّحِيحِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ‏ عَنِ الرِّضَا ع أَنَّهُ قَالَ: مَنْ‏ ذُكِرَ عِنْدَهُ‏ الصُّوفِيَّةُ وَ لَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله .[[5]](#footnote-5)»

«هر كس نزد او از صوفيه سخن به ميان آيد و به زبان و دل انكار ايشان نكند، از ما نيست و هر كس صوفيه را انكار نمايد، گويا اين كه در راه خدا و در حضور رسول خدا(ص) با كفار جهاد كرده است».

از اين روايت استفاده مي­شود که هر فرد شيعه موظف است اگر در حضور او از صوفيه ذكري به ميان آيد، با زبان و دل آن­ها را تقبيح نمايـد و اگر كسي نسبت به ايـن مـوضـوع بي­تفـاوت بـاشد یا كلمـات باطل آن­ها را حمل بر صحت كنـد، شيعه و پيـرو اهل بيتعلیه السلام نيست.

* 1. به سند معتبر از « حسين بن سعيد» روايت شده است كه گفت:

«عن الرضا عليه السّلام قال: لا يقول بالتصوّف أحد الّا لخدعة أو ضلالة أو حماقة، و أمّا من سمّى نفسه صوفيّا للتقيّة فلا إثم عليه، و في رواية أخرى عنه بزيادة قوله: و علامته أن يكتفي بالتسمية و لا يقول بشي‏ء من عقائدهم الباطلة.[[6]](#footnote-6)»

«از حضرت رضا علیه السلام سؤال كردم از حال صوفيه؟ و ایشان فرمود: «كسي قائل به تصوف نمي­شود مگر از روي خدعه و مكر يا جهالت يا حماقت؛ اما اگر كسي از روي تقيه خود را صوفي بنامد، تا از شر آن­ها در امان بماند، بر او گناهي نيست؛ به شرط آن­كه به چيزي از عقاید باطلشان قائل نشود».

اين روايت صراحت دارد در اين­كه به هيچ وجه جايز نيست كسي خود را صوفي بنامد؛ مگر از روي تقيه. همچنین عقاید آن­ها باطل است و اگر احياناً يك دسته صوفي سالم وجود داشت كه عقاید آن­ها صحيح بود، امام آن را بیان مي­فرمود.

دسته دوم روایاتی است که در کنار جریانات صوفیه افراد آن را نیز مورد طعن و انکار قرار می دهد .

1. در كتب معتبر روايت كرده­اند که :

«عن أبي محمد الحسن العسكري عليه السّلام انّه قال: سئل أبو عبد اللّه، يعني جعفر الصادق عليه السّلام، عن حال أبي هاشم الكوفي فقال عليه السّلام: انّه‏ كان‏ فاسد العقيدة جدّا و هو الذي ابتدع مذهبا يقال له التصوّف و جعله مفرّا لعقيدته الخبيثة،[[7]](#footnote-7)»

امام حسن عسكري علیه السلام فرمود: از امام صادق علیه السلام از حال «ابو هاشم كوفي» صوفي، بنيانگذار تصوف در اسلام، سؤال كردند، ایشان فرمود: ابو هاشم كوفي بشدت فاسد العقيده است او همان كسي است كه از روي بدعت مذهبي اختراع كرد كه به آن تصوف گفته مي­شود و آن را فرارگاه عقيده خبيث خود ساخت».

از اين روايت معلوم مي­شود که عقيده تصوف «ابو هاشم كوفي» (م255هجري)انكار دين و آيین بوده است.

عنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَ‏ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ‏ وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ‏ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى‏[[8]](#footnote-8) ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايَتِنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأُرِيكَ‏ الصَّادِّينَ‏ عَنْ‏ دِينِ‏ اللَّهِ‏ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ ص حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ ص.[[9]](#footnote-9)

كليني به سند معتبر از «سدير صيرفي» روايت كرده كه: روزي از مسجد بيرون مي­آمدم و امام باقرعلیه السلام داخل مسجد مي­شد، حضرت دست مرا گرفت، رو به كعبه نمود و فرمود: «اي سدير! مردم از جانب خداوند مأمور شدند كه بيايند و اين خانه را طواف كنند و به نزد ما آيند و ولايت خود را بر ما عرضه نمايند».

سپس فرمود: اي سدير! مي­خواهي كساني را كه مردم را از دين خدا جلوگيري مي­كنند به تو نشان دهم؟ آن­گاه به ابوحنيفه و سفيان كه در مسجد حلقه زده بودند، نگريست و فرمود: اينها هستند كه بدون هدايت از جانب خدا و سندي آشكار، از دين خدا جلوگيري مي­كنند. اگر اين پليدان در خانه­هاي خود بنشينند و مردم را گمراه نكنند، مردم به سوي ما مي­آيند و ما ايشان را از جانب خدا و رسول خبر مي­دهيم».

در اين روايت از سفيان ثوري (م161هجري) كه از سران صوفيه محسوب مي­شده، به شدت انتقاد شده است.

همچنین امام باقرعلیه السلام در اين حديث به خطر آن دو نفر كه سمبل دو جريان و حركت آن زمان بودند و دستگاه خلافت آن­ها را در مقابل خاندان رسالت تراشيده بود، اشاره كرده است.

1. عن محمد بن الحسين بن أبي الخطّاب قال: كنت مع‏الهادي عليّ بن محمد عليهما السّلام في مسجد النبيّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، فأتاه جماعة من أصحابه منهم أبو هاشم الجعفري رضى اللّه عنه و كان رجلا بليغا و كانت له منزلة عظيمة عنده عليه السّلام، ثمّ دخل المسجد جماعة من الصوفية و جلسوا في جانب مستديراو أخذوا بالتهليل فقال عليه السّلام: لا تلتفتوا الى‏ هؤلاء الخدّاعين‏ فانّهم حلفاء الشياطين و مخرّبوا قواعد الدين، يتزهّدون لراحة الأجسام و يتهجّدون لتصييد الأنعام، يتجوّعون عمرا حتى يديّخواللايكاف حمرا، لا يهلّلون الّا لغرور الناس و لا يقلّلون الغذاء الّا لملا العساس و اختلاس قلب الدّفناس‏، يتكلّمون الناس باملائهم في الحبّ و يطرحونهم بأداليلهم‏في الجبّ، أورادهم الرقص و التصدية و أذكارهم الترنّم و التغنية، فلا يتبعهم الّا السفهاء و لا يعتقد بهم الّا الحمقاء، فمن ذهب الى زيارة أحد منهم حيّا أو ميّتا فكأنّما ذهب الى زيارة الشيطان و عبدة الأوثان، و من أعان أحدا منهم فكأنّما أعان يزيد و معاوية و أبا سفيان، فقال له رجل من أصحابه عليه السّلام:

و إن كان معترفا بحقوقكم؟ قال: فنظر اليه شبه المغضب و قال: دع ذا عنك، من اعترف بحقوقنا لم يذهب في عقوقنا، أما تدري انّهم أخسّ طوائف الصوفيّة و الصوفيّة كلّهم من مخالفينا و طريقتهم مغايرة لطريقتنا و إن هم‏الا نصاری و مجوس هذه الأمّة اولئك الذي يجهدون في إطفاء نور اللّه و اللّه يتمّ نوره و لو كره الكافرون.[[10]](#footnote-10)

شيخ مفيد به سند صحيح از امام علي النقيعلیه السلام روايت كرده است كه محمد بن حسين بن ابي الخطاب می­گوید: در خدمت امام علي النقيعلیه السلام در مسجد النبي بودم كه در آن حال جمعي از اصحاب آن حضرت شرفياب حضور شدند و در ميان ايشان «ابو هاشم جعفري» نيز بود كه او مردي بسيار بليغ و با كمال بود و در نزد آن حضرت مقام و منزلت عظيمي داشت و چون اصحاب در كنارش قرار گرفتند، به­ناگاه جمعي از صوفيه داخل مسجد شدند و حلقه زدند و مشغول ذكر گرديدند. حضرت فرمود: به اين حيله گران اعتنا نكنيد؛ زيرا هم قسمان شياطين و خراب كننده قواعد دين مي­باشند. زهد ايشان براي راحتي بدن­هايشان و تهّجد و شب­زنده­داريشان براي صيد كردن عوام است. عمري را در گرسنگي به سر برند تا عوام و ناداني را مانند خرها پالان كنند و زين بر پشت آن­ها گذارند». ذكر نمي­گويند مگر براي فريب مردم و خوراك خود را كم نمي­كنند، مگر براي پر كردن قدح و ربودن دل احمقان، با مردم دم از دوستي خدا زنند تا ايشان را به چاه اندازند، اوراد ايشان رقص و كف زدن و غنا و آوازه­خواني است و كسي به سوي آن­ها ميل نكند و تابع ايشان نگردد، مگر آن­كه از جمله سفيهان و احمقان باشد. هر كس به زيارت يكي از آنان در حال حيات و يا بعد از مرگ برود، مانند آن است كه به زيارت شيطان و بت­پرستان رفته باشد و هر كس ياري ايشان كند، گويا يزيد و معاويه و ابوسفيان را ياري كرده است». در همان موقع يكي از اصحاب آن حضرت عرض كرد: «و إن كان معترفاًبحقوقكم؛ اگر چه آن كس به حقوق شما اقرار داشته باشد ؟» حضرت نگاه تندي به او كرد و فرمود: اين سخن را ترك كن! مگر نمي­داني هر كس حق ما را بشناسد، مخالفت امر ما نمي­كند؟ آيا نمي­داني ايشان پست­ترين طوائف صوفيه مي­باشند و تمام صوفيان مخالف ما هستند و طريقه آن­ها باطل و برخلاف طريقه ما است و اين گروه، نصارا و مجوس اين امّت هستند و آنان سعي در خاموش كردن نور خدا (محو اسلام) مي­كنند و خداوند نور خود را تمام مي­كند، هر چند كافران خوش ندارند».

از اين روايت صحيح كه متن و ترجمه آن بيان گرديد، چند نكته قابل توجه است:

الف- مضمون آن انكار و مذمت تمام صوفيه است و تصريح به این موضوع دارد که آن­ها عموماً مخالف طريقه اهل بيتعلیه السلام مي­باشند و اگر چه ادعای محبّت و ارادت نسبت به عليعلیه السلام و اولاد او بزنند و مدعی تشیع باشند، از ساير فِرَقِ صوفيه پست­تر و نزد شيطان محبوب­ترند، زيرا آنان باعث گمراهي شيعيان مي­شوند.

ب- وقتی آن حضرت در جواب آن مرد كه گفت: «هر چند معترف به حقوق شما باشد؟»، فرمود: آن كس كه معترف به حقوق ما مي­باشد، با ما مخالفت نمي­كند»، يعني آنان در ادعاي خود دروغگو هستند و اعتراف به حقوق اهل بيتعلیه السلام با تصوف و صوفيگري سازگار نیست.

ج- از این­كه فرمود صوفيه هم­پيمان شيطان هستند و زيارت ايشان زيارت شيطان است، معلوم مي­شود که ايشان روابط تنگاتنگ و سروسري با شيطان دارند و گمراه كردن بندگان خدا و غيب­گویي و مكاشفات ادعایي ايشان هم به كمك شيطان است.

د- و این­که فرمود: هر كه ياري ايشان كند، ياري يزيد و معاويه و ابوسفیان كرده و با آن­ها محشور خواهد شد، نشانگر دوری آنان از سعادت اخروی است. پس كساني كه نسبت به ايشان خوش بين باشند و كلمات كفرآميز و آلوده به خرافات آنان را تأويل و يا حمل به معاني صحيح كنند، به گناه بزرگي مرتكب شده­اند؛ چون ياري ايشان نموده­اند و در واقع، بدتر از يزيد و پدران وي هستند؛ زيرا یزیدیان بدن­هاي اهل حق را پايمال كردند و ايشان افكار و عقاید آنان را نابود كردند.

هـ- در روایت مذکور از آن­ها تعبير به نصارا و مجوس این امّت شده است. شايد به این دلیل باشد که تأثير اديان قديم ايراني در تصوف بيشتر بوده است. بنابراين، صوفي­ها اگر چه خود را مسلمان مي­دانند، ولي در ميان مسلمانان مانند نصارا و مجوس مي­باشند.

و- همچنین این که حضرت آنان را به بت­پرستان تشبيه فرمود، شايد براي آن است كه آنان صورت مرشد و قطب خود را در حال عبادت مانند بت مورد توجه قرار مي­دهند.

1. روي‏ أن قوما من المتصوفة دخلوا خراسان على علي بن موسى الرضا فقالوا له إن أمير المؤمنين فكر فيما ولاه الله من الأمور فرآكم أهل البيت أولى الناس أن تؤموا الناس و نظر فيك من أهل البيت فرآك أولى الناس بالناس فرأى أن يرد هذا الأمر إليك و الإمامة تحتاج إلى من يأكل الجشب و يلبس الخشن و يركب الحمار و يعود المريض فقال لهم إن‏ يوسف‏ كان‏ نبيا يلبس‏ أقبية الديباج‏ المزررة بالذهب و يجلس على متكآت آل فرعون ويحكم إنما يراد من الإمام قسطه و عدله إذا قال صدق‏ و إذا حكم عدل و إذا وعد أنجز إن الله لم يحرم لبوسا و لا مطعما ثم قرأ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ‏[[11]](#footnote-11) الآية.[[12]](#footnote-12)

در كتب معتبر روايت كرده­اند كه جمعي از صوفيان وارد محضر امام رضاعلیه السلام شدند و به عنوان اعتراض گفتند: مأمون فكركرد و رأي او چنين شد كه امامت و ولايت را به تو بدهد؛ ولي امامت حق كسي است كه غذاي سفت بخورد و لباس زبر بپوشد و سوار خر شود و به عيادت مريض برود و تو اين كارها را نمي­كني.

حضرت به آن­ها فرمود: يوسف پيامبر بود و قباهاي ديباي مطلا مي­پوشيد و بر مسند آل فرعون تكيه مي­زد و حكم مي­راند. واي بر شما! همانا از امام عدالت و دادگري متوقع است كه چون سخن گويد، راست بگويد و چون حكم كند، به عدالت باشد و چون وعده دهد، به وعده خود وفا كند». سپس آن حضرت آيه زير را قرائت فرمود:

«بگو چه كسي زينت\_هاي خدا را كه براي بندگان آفريده، حرام كرده است و از صرف روزي حلال و پاكيزه منع نموده است».

البته به اين مضمون، آيات بسیاری وارد شده كه صوفيان و رياكاران به روش زندگي ساير ائمه اطهار علیه السلام نيز اعتراض كرده­اند و پاسخ­هاي متعددي شنيده­اند.

عجيب است كه صوفيانِ نسل­هاي بعد براي جلب عوام، سلسله ارشاد خود را گاهي به امامان ما نسبت داده و برخي از آنان را جزء مشايخ خود شمرده­اند، در حالي­كه نياكانشان در حال حيات امامان با آنان معارضه مي­كردند و به شدت، مورد غضب و ردّ و انكار و اعتراض آنان بودند.

اين روايت بیانگر انكار و مذمت تمام فرق صوفيه است و تصريح به اين معنا دارد كه آن­ها عموماً مخالف طريقه اهل بيت و ائمه اطهار علیه السلام ميباشند. تعجب­آور اين­كه اخيراً شنيده مي­شود برخي از صوفيان كه جرأت ردّ روايات ضد صوفيه را ندارند، مي­گويند اين روايات مربوط به صوفيان اهل سنت است و به صوفيان شيعه ربطي ندارد؛ چنان­كه «زين العابدين شيرواني» صاحب كتاب *كشف المعارف* كه يكي از سران صوفيه به ظاهرشيعه است، مي­نويسد:

اين مطلب درست است كه مي­گويند امام رضاعلیه السلام گفته است: «هر كس كه در حضور او از صوفيان ذكري به ميان آید، و با زبان يا دل خود آنان را تقبيح نكند، از ما نيست و هر كس آن­ها را تقبيح كند، مانند كسي است كه در ركاب پيامبر با كافران مي جنگد». اما بايد درك كرد كه روي اين سخن صرفاً با صوفيان دروغين است كه «آفتاب امامت را تيره مي­كنند»؛ يعني صوفيان سني. بنا به گفته معصوم عليشاه فرزند جانشين شيرواني: «تصوف حقيقي، همان تشيع حقيقي است». تشيع امامي، وجه بيروني ائمه معصوم، و حقایق الهي تصوف، وجه دروني آن است.

در پاسخ مي گویيم:

اولاً: مضمون و منطق اين روايات عموماً بر خلاف اين ادعا است و مضمون برخي از آن­ها انكار و مذمت تمام صوفيه است و تصريح به اين­كه آن­ها عموماً مخالف طريقه اهل بيت و ائمه اطهارعلیه السلام مي­باشند و اگر چه مدعی محبّت به علي علیه السلام و اولاد او هستند، ولی آنان در ادعاي خود دروغگو هستند.از این­رو، محبّت اهل بيت و شيعه بودن با تصوف سازگار نيست.

ثانياً: اگر شبهه را قوي بگيريم و بگویيم اين روايات در مذمت و انكار صوفي­هاي سني­مذهب است و شامل صوفي­هاي به اصطلاح شيعه نمي­باشد، باز صوفي­هاي مدعي تشيع از رد و انكار و غضب ائمه اطهارعلیه السلام در امان نيستند؛ زيرا در اين روايات تصريح شده است: «هر كس ياري ايشان (صوفيه)كند، گويا يزيد و معاويه و ابوسفیان را ياري كرده است و هر كس به زيارت يكي از آنان در حال حيات يا بعد از مرگ برود، مثل اين است كه به زيارت شيطان رفته است».

آيا تعريف و توصيف آن­ها و ترويج افكار آن­ها كمك به آنان نيست ؟ آیا توجيه كلمات كفرآميز و آلوده به خرافات آن­ها، ياري آنان به شمار نمی­رود؟

آيا صوفيان به ظاهر شيعه، همان سخنان متقدمان صوفيه را تكرار نمي­كنند ؟ آيا اصول عقاید آن­ها يكي نیست؟

ثالثاً: روايت امام صادق علیه السلام كه به سند صحيح روايت شده است، دقيقاً شامل صوفي­هاي به ظاهر شيعه نيز مي­باشد. امام صادقعلیه السلام ضمن بيان اينكه صوفي­ها دشمنان ما هستند و هر كس به آنان تمايل نشان دهد، از آنان است، فرمود:«در آينده كساني پيدا مي­شوند كه ادعاي محبّت ما را مي­كنند و به صوفيه نيز تمايل نشان مي­دهند و خود را به ايشان تشبيه نموده و لقب آنان را بر خود مي­گذارند و سخنانشان را تأويل و توجيه مي­نمايند. هر كس به ايشان تمايل نشان دهد، از ما نيست و ما از او بيزاريم».

بسيار واضح است كه مراد امام علیه السلام صوفي­هاي به ظاهر شيعه مي­باشند كه دعوي محبّت اهل بيتعلیه السلام را مي­نمايند و لقب صوفي برخود مي­گذارند. پس صوفي­هاي شيعه­نما نیز از راه گریزی از اين روايات ندارند.

قسم سوم روایاتی که از برخی آداب و رسوم صوفیه نهی می کند .

این نکته قابل ذکر می باشد که این روایات مخصوص اشخاص صوفی نیست و الا در قسم دوم می آمد بلکه فقط آداب و رسومی را نهی می کند درد بین صوفیه مشترک می باشد . از باب نمونه :

1. إِنَّ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَاءَ زَائِراً لِأَبِي الدَّرْدَاءِ فَرَأَى أُمَّ أَبِي الدَّرْدَاءِ مُبْتَذِلَةً فَقَالَ مَا شَأْنُكِ قَالَتْ إِنَّ أَخَاكَ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا قَالَ فَلَمَّا جَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ رَحَّبَ بِسَلْمَانَ‏ وَ قَرَّبَ إِلَيْهِ طَعَاماً فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ اطْعَمْ فَقَالَ إِنِّي صَائِمٌ فَقَالَ أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا طَعِمْتَ فَقَالَ مَا أَنَا بِآكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ قَالَ وَ بَاتَ عِنْدَهُ فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ قَامَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَحَبَسَهُ سَلْمَانُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقّاً وَ إِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقّاً وَ لِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقّاً فَصُمْ وَ أَفْطِرْ وَ صَلِّ وَ نَمْ وَ أَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ فَأَتَى أَبُو الدَّرْدَاءِ النَّبِيَّ ص فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لَهُ سَلْمَانُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ قَوْلِ سَلْمَان‏

گويند: حضرت سلمان روزى به ديدن ابو درداء آمد، مادر ابو درداء را ديد سخت ژوليده است، فرمود: چه اتّفاقى افتاده؟

آن زن جواب داد: برادرت ابو درداء به هيچ چيز از امور دنيايى توجهى ندارد. ناقل‏ مى‏گويد: وقتى كه ابو درداء آمد به سلمان خوش آمد گفت و براى او غذايى حاضر كرد، سلمان رو به او كرد و گفت: خودت هم غذا ميل كن، او گفت: من روزه دارم، و تو را قسم مى‏دهم كه بايد غذا بخورى. سلمان گفت: تا تو غذا نخورى من نمى‏خورم، سلمان آن شب را پيش وى ماند، وقتى كه شب هنگام فرا رسيد، ابو درداء براى انجام نافله برخاست، سلمان او را نگهداشت و فرمود: اى ابو درداء پروردگارت به تو حقى دارد، جسمت بر تو حقّى دارد، خانواده به تو حقى دارند، بنا بر اين روزه بگير و افطار كن، نماز بخوان، بخواب، و حق هر كسى را به خودش بده. ابو درداء خدمت پيامبر (ص) آمد، آنچه سلمان گفته بود به عرض پيامبر رساند، پيامبر (ص) نيز سخن سلمان را مورد تأييد قرار داد.[[13]](#footnote-13)

1. عَنِ السُّدِّيِ‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ‏ قَالَ: جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ- فَذَكَّرَ [هُمْ‏] ثُمَّ قَامَ وَ لَمْ يَزِدْهُمْ عَلَى التَّخْوِيفِ فَقَالَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُمْ جُلُوسٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ: مَا خِفْنَا إِنْ لَمْ نُحْدِثْ عَمَلًا، فَحَرَّمَ بَعْضُهُمْ أَنْ يَأْكُلَ اللَّحْمَ وَ الْوَدَكَ، وَ أَنْ يَأْكُلَ بِنَهَارٍ، وَ حَرَّمَ بَعْضُهُمُ النَّوْمَ وَ حَرَّمَ بَعْضُهُمُ النِّسَاءَ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ‏ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: مَا بَالُ‏ قَوْمٍ‏ حَرَّمُوا النِّسَاءَ- وَ الطَّعَامَ وَ النَّوْمَ، أَلَا إِنِّي أَنَامُ وَ أَقُومُ، وَ أُفْطِرُ وَ أَصُومُ وَ أَنْكَحُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي.[[14]](#footnote-14)

سدىّ از مفسّران قرآن در باره قول خدا يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ‏ گفت: روزى پيامبر صلى اللَّه عليه و آله به تذكّر و موعظه مردم پرداخت، در حالى كه موعظه آن حضرت تأثيرى در آنان نداشت و جماعتى نشسته بودند كه از جمله آنان على بن ابى طالب عليه السّلام و عثمان بن مظعون بودند. آن دو رو به پيامبر صلى اللَّه عليه و آله كردند و گفتند: يا رسول اللَّه كلماتى را به سمع مبارك شما مى‏رسانيم كه بعضى‏ها خوردن گوشت را بر خود

تحريم كرده‏اند و جماعتى در روز غذا نمى‏خورند، و بعضى‏ها نيز خواب را بر خويش ممنوع كرده‏اند. و طايفه‏اى همبستر شدن با زنان را تعطيل كردند. بعد از اين سخنان، خداى مهربان آيه‏ لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ‏ را نازل كرد. رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله دستور داد همه حاضر شوند آن‏گاه فرمود:

ما بال قوم حرّموا النّساء و الطّعام و النّوم، الا انّى انام و اقوم، و افطر و اصوم و انكح النّساء، فمن رغب عنّى فليس منّى.

اين چه كارى است كه انتخاب كرديد. من كه پيامبر شمايم مى‏خوابم و استراحت مى‏كنم، هم روزه مى‏گيرم و هم با زنان ازدواج مى‏كنم و هر كسى مثل من رفتار نكند از من نيست.[[15]](#footnote-15)

1. روى فى حديث أنّ النّبىّ صلى الله عليه و آله جلس للنّاس ووصف يوم القيامة ولم يزدهم على التّخويف، فرقّ النّاس وبكوا فاجتمع عشرة من الصّحابة فى بيت عثمان بن مظعون، واتّفقوا على أن يصوموا النّهار، ويقوموا اللّيل، ولا يقربوا النّساء، ولا الطّيب ويلبسوا المسوح، ويرفضوا الدّنيا، ويسيحوا فى الأرض ويترهّبوا، ويخصوا المذاكير، فبلغ ذلك النّبىّ صلى الله عليه و آله، فأتى منزل عثمان فلم يجده، فقال لامرأته: أحقّ مابلغنى؟ فكرهت أن يكذّب رسول اللَّه صلى الله عليه و آله وأن تبتدى على زوجها، فقالت يا رسول اللَّه، إن كان أخبرك عثمان فقد صدقك، وانصرف رسول اللَّه صلى الله عليه و آله، وأتى عثمان منزله، فأخبرته زوجته بذلك، فأتى هو وأصحابه إلى النّبىّ صلى الله عليه و آله فقال لهم: ألم أنبأ أنّكم اتّفقتم، فقالوا: ما أردنا إلّاالخير، فقال: إنّى لم أؤمر بذلك ثمّ قال: إنّ لأنفسكم عليكم حقّاً، فصوموا وأفطروا وقوموا وناموا، فإنّى أصوم وأفطر وأقوم وأنام وآكل اللحم والدّسم وآتى النّساء فمن رغب عن سنّتى فليس منّى ثمّ جمع النّاس وخطبهم وقال: ما بال‏ قوم‏ حرّموا النّساء، والطّيب والنّوم وشهوات الدّنيا، وأمّا أنا فلست آمركم أن تكونوا قسّيسين ورهباناً، إنّه ليس فى دينى ترك اللّحم والنّساء، واتّخاذ الصّوامع، إنّ سياحة أمتى فى الصوم، ورهبانيّتها الجهاد، اعبدوا اللَّه ولا تشركوا به شيئاً، وحجّوا واعتمروا، وأقيموا الصّلاة، وآتُوا الزّكاة، وصوموا شهر رمضان، واستقيموا يستقم لكم، فإنّما هلك من قبلكم بالتّشديد، شدّدوا على أنفسهم، فشدّد اللَّه عليهم،[[16]](#footnote-16)

روايت مى‏شود كه: «يك روز پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله نزد مردم نشست و به توصيف قيامت پرداخت و به غير از ترساندن آنها سخنى نگفت: از اين رو مردم بسيار ترسيدند و گريستند.

آن‏گاه ده نفر از ياران پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله در خانه عثمان بن مظعون‏ گرد آمدند و با هم قرار گذاشتند كه روزها را روزه بدارند و شب‏ها را به عبادت سپرى كنند و به زن و بوى خوش نزديك نشوند و لباس زبر و خشن بر تن كنند و دنيا را ترك كنند و براى عبادت به گردش در زمين بپردازند و رهبانيت پيشه كنند و آلت تناسلى خود را از كار بيندازند. اين خبر به پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله رسيد و به خانه‏ عثمان بن مظعون‏ آمد ولى او را در خانه‏ نيافت. به همسرش گفت: آيا آنچه به من رسيده واقعيت دارد؟ همسر عثمان از يك سو نمى‏خواست سخن پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله را دروغ شمارد و از سوى ديگر نمى‏خواست او ابتدا سخنى به زيان شوهرش گفته باشد، از اين رو گفت: اى رسول خدا صلى الله عليه و آله! اگر عثمان به تو گفته است، سخنش درست است.

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله رفت و عثمان به خانه آمد. آن‏گاه همسر عثمان ماجرا را براى وى بازگو كرد. عثمان و دوستانش نزد پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله آمدند و آن حضرت به آنان فرمود: آيا نگويم كه شما با هم توافق كرده‏ايد؟

آنان گفتند: ما به جز خير، قصدى نداشتيم.

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله فرمود: به من چنين دستورى داده نشده است. آن‏گاه ادامه داد: بدن‏هاى‏تان قطعاً بر شما حق دارند، پس روزه بگيريد، افطار كنيد، شب‏زنده‏دارى كنيد و بخوابيد، چرا كه من روزه مى‏گيرم، افطار مى‏كنم، شب زنده‏دارى مى‏كنم، مى‏خوابم، گوشت و چربى مى‏خورم و با زنان آميزش مى‏كنم، پس هركس از سنت من روى گرداند از من نيست. آن‏گاه مردم را گرد آورد و براى‏شان سخنرانى كرد. پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله فرمود: گروهى را چه شده است كه زن و بوى خوش و خواب و لذت‏هاى دنيا را حرام مى‏كنند. آگاه باشيد كه من به شما دستور ندادم راهب و قسّيس باشيد. همانا ترك گوشت و زنان و صومعه نشينى از آيين من نيست. همانا گردشگرى امت من در روزه و رهبانيت آنان در جهاد است. خدا را بپرستيد و چيزى را شريك وى قرار ندهيد، حج و عمره گزاريد، نماز بر پاداريد، زكات بپردازيد و ماه رمضان روزه بگيريد. معتدل و ميانه رو باشيد تا با ميانه روى با شما رفتار شود.

همانا پيشينيان شما به دليل سختگيرى نابود شدند آنها بر خود سخت‏گيرى كردند، خداوند نيز بر آنان سخت گرفت و باقيمانده‏هاى آنان در ديرها و صومعه‏ها هستند.»

1. **عاملی ، شیخ حر،الاثنی عشریه ، قم ، دار الکتب العلمیه ، بی تا ، ص 52** [↑](#footnote-ref-1)
2. قمی ، حاج شیخ عباس ، سفینه البحار ، قم ،اسوه ، 1414 هـ ق ، چاپ اول ، ج 5، ص 200 . همچنین منهاج الراعه فی شرح نهج البلاغه مرحوم خویی ، ج 14 ، ص 3 با اندکی اختلاف [↑](#footnote-ref-2)
3. طوسى، محمد بن الحسن، الأمالي (للطوسي) ، محقق : موسسه البعثه ، قم، دار الثقافه ، چاپ: اول، 1414ق. ص 539 همچنین ، وسائل الشیعه ، شیخ حر عاملی ، ج 5 ، ص 35 [↑](#footnote-ref-3)
4. هاشمى خويى، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئى) - تهران، مکتبه الاسلامیه ، ، 1400 هـ ق. چاپ: چهارم ، ج 14 ، ص 7 و همچنین سفینه البحار ، ج 5 ، ص 198 [↑](#footnote-ref-4)
5. نورى، حسين بن محمد تقى، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل ، محقق : موسسه آل البیت ، قم، چاپ: اول، 1408ق. ج 12 ، ص 323، و همچنین : سفینه البحار ج 5 ، ص 197 [↑](#footnote-ref-5)
6. قمى، عباس، سفينة البحار - قم، اسوه ، چاپ: اول، 1414 ق. ج 5 ، ص 200 [↑](#footnote-ref-6)
7. قمى، عباس، سفينة البحار - قم، اسوه ، چاپ: اول، 1414 ق. ج 5 ، ص 198 [↑](#footnote-ref-7)
8. قرآن کریم ، سوره طه، آیه 82 [↑](#footnote-ref-8)
9. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، محقق علی اکبر غفاری تهران، انتشارات اسلامیه ، چاپ: چهارم، 1407 ق. ج 1 ، ص393 [↑](#footnote-ref-9)
10. قمى، عباس، سفينة البحار - قم، اسوه ، چاپ: اول، 1414 ق.ج 5 ، ص 199 [↑](#footnote-ref-10)
11. قرآن کریم سورة الأعراف 32. [↑](#footnote-ref-11)
12. ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد - قم، چاپ: اول، 1404ق. ج 11، ص 34 [↑](#footnote-ref-12)
13. ورام بن أبي فراس، مسعود بن عيسى، مجموعه ورّام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبيه الخواطر ، مترجم محمد رضا عطایی ، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی ، چاپ: اول، 1369هـ ش. ص 19 [↑](#footnote-ref-13)
14. حسكاني، عبيد الله بن عبد الله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، تصحیح : محمد باقر محمودی تهران، التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی ، چاپ: اول، 1411 ق. ج 1 ، ص 260 [↑](#footnote-ref-14)
15. حسكاني، عبيد الله بن عبد الله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل - ترجمه روحانى - قم، دار الهدی ، چاپ: اول، 1380 ش. ص 102 [↑](#footnote-ref-15)
16. بروجردى، آقا حسين، جامع أحاديث الشيعة ، تهران، فرهنگ سبز ، چاپ: اول، 1386 ش. ج 24 ، ص 802 [↑](#footnote-ref-16)